بسم الله الرحمن الرحیم

تخا لف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هشتاد و هشتم\_ 2 خرداد 1401

[ادامۀ بحث در عامل اول از تعارض توهمی]

عامل اول در تعارض توهمی عدم تفکیک بین احادیث صادرة در مقام افتاء است با احادیث صادرة در مقام تعلیم.

[مقام افتاء اهل بیت غیر از افتاء اجتهادی]

یک مطلبی را در جلسۀ گذشته اشاره کردم -که لازم هم بود،- بعد دیدم در تقریرات دیگر ایشان در دورۀ اول این مطلب آمده است و آن این است:

**و الفتیا التی نذکرها هنا لها معنی خاص غیر معناها المتعارف عندنا، بل هی تعنی اعانة المستفتی لیجد الطریق، فی کون اعماله علی وفق الموازین الشرعیة[[1]](#footnote-1)**

توضیح این عبارت است که الان می‌گوییم این فتوا مرادمان ما حصل از اجتهاد است، محصول اجتهاد را فتوا می‌نامیم، طبق ضوابط اجتهاد حال یا امارات یا اصول عملیه و ضوابط اصولی، وقتی می‌گوییم فتوای فلان مجتهد این است یعنی ما حصل اجتهاد او ان است اما وقتی می گوییم فتوای امام صادق سلام الله عیله این است منظور آن فتوای اصطلاحی نیست که ائمه علیهم السلام اجتهادی داشتند و این ما حصل آن اجتهاد آنها است. نه مراد این است که امام گاهی به اصول اولیه احکام فرعیه اشاره می‌کرد، گاهی هیچ کبری و اصلی را اشاره نمی‌کرد، خود حکم را بیان می‌کرد، دست مستفتی را می‌گرفت، می‌گفت درمان تو این است.

اگر بخواهم مثال بزنم، شما در هدایت، دو هدایت را معرف می کنید، یکی ارائۀ طریق، و دیگری ایصال الی المطلوب است. مقام تعلیم، چیزی شبیه ارائۀ طریق است، خود طرف برود پیدا کند، اما مقام افتاء اگر گفتیم امام فتوا می‌دهد این همان ایصال الی المطلوب است.

[لزوم توجه به اموری در احادیث مقام افتاء]

حال این بحث که تمام شد ایشان می‌گوید آن احادیثی که در مقام افتاء هست، جهاتی از بحث در آنها باید رعایت شود. در مقام تشخیص احادیثی که در مقام فتیا هست، برای فهم آن روایات توجه به نکاتی لازم است، به قول ایشان ترکیز بر جهاتی لازم است:

[جهت اول؛ موضوع شناشی]

موضوع شناسی -به بیان من- یعنی اگر گفتند این دو آیه تعارض دارد، این دو روایت تعارض دارد. ببینیم موضوع هر کدام چیست. چون در تعارض وحدت موضوع شرط است، چنان که در منطق خوانده‌ایید در تعارض 8 وحدت شرط دانسته شده است. اینجا هم همان است و باید موضوع یکی باشد.

گاهی یک نگاه ابتدایی که به روایات می کنیم خیال می کنیم این جا موضوع واحد است و تعارض می‌بینم در حالی که دو موضوع است و دو حکم. هیچ تعارضی با یکدیگر ندارد. مرحوم شیخ صدوق نور الله مضجعه، یک مثال فرضی بیان کرده، اگر چه ظاهر عبارتش این است که مثال واقعی است ولی نه مثال فرضی است. اگر فرض کنیم در مورد ظهار، یک روایت بگوید عتق رقبه کفارۀ ظهار است. یک روایت بگوید صیام شهرین متتابعین کفارۀ ظهار است. روایت سوم بگوید اطعام ستین مسکینا کفاره ظهار است. در نگاه اول موضوع را واحد می بینم که همان کفارۀ ظهار باشد. در حالی که به فرمایش شیخ صدوق کلها صحیح است.

فالصیام لمن لم یجد العتق و الاطعام لمن لم یستطع الصیام، حتی در مورد کسی که اطعام ستین برایش ممکن نباشد، گفته شده صدقه بدهد، معلوم می‌شود موضوع یکی نیست و مکلف با قیود و شروطش متفاوت می‌شود. البته اصل در مورد کفارۀ ظهار قرآن است. ما مثال زدیم برای این که درست موضوع شناسی شود.

[سه قسم و سه مثال]

ایشان(آیت الله سیستانی) در سه قسم وارد می‌شود و برای هر سه قسم مثال عینی -نه فرضی بیان می‌کند:

1. قسم اول آنجایی که خود ائمه علیهم السلام درپاسخ توهم تعارض فرموده‌اند نه اشتباه کردی، این‌جا تعارض نیست چون موضوع دو تا است. خود امام بالصراحة موضوع را دو تا کرده است که خواهیم گفت.
2. آن‌جایی که در احادیث نبویه توهم تعارض کرده‌اند، امام معصوم حقیقت را بیان کرده است که فهم شما از حدیث نبوی اشتباه بود، دو موضوع را پیامبر مطرح کرده است نه یک موضوع.
3. آن‌جایی است که دو حکم امده است و امام هم خود نگفته است این دو موضوع است ما می‌توانیم استظهار کنیم که دو موضوع است. این‌ها را باید از هم جدا کرد.

اما قسم اول، روایتی را ایشان از کافی به یک سند و تهذیب به سند دیگر نقل می کند. عصارۀ دو روایت این است: کسی نزد امام علیه السلام آمده است و می گوید قبل از طواف نساء مواقعه صورت گرفته است، چه باید کرد، امام فرموده است لیس علیه شیء. این آقا امده به شیعیان پاسخ امام را گفته و درجواب از شیعیان شنیده که امام تقیه کرده است، ما همین مسأله را از امام پرسیدیم، امام فرموده است، قربانی نیاز دارد. این شخص دوباره نزد امام بر می‌گردد و آنچه اتفاق افتاده را برای امام بازگو می‌کند. امام فرمود: آیا می‌دانستی این کار ممنوع است یا نمی دانستی؟ پاسخ داد: نه نمی‌دانستم. امام فرمود: به آن‌ که گفتم قربانی کن، او می‌دانست، تو چون نمی‌دانستی، لیس علیک شیء.[[2]](#footnote-2)

پس موضوع دو تا شد، خود امام در این مثال صراحتا رفع توهم تعارض می کند.

روایت دیگر یک کسی خدمت امام صادق سلام الله علیه آمد و همین مسأله را پرسید، امام فرمود: «**علیک بدنة**» دیگری آمد پرسید، امام فرمود: «**علیک بقرة**» سومی آمد، امام فرمود: «**علیک شاة**». این ها همه فتوا است، با همان معنای که برای فتوا گفتیم. سه فتوا شد. شخص اول پرسید: **اصلحک الله، کیف قلت علی بدنة؟** چرا جواب‌ها متفاوت است؟ امام در پاسخ فرمود: **أنت موسر** تو موسر بودی، لذا گفتم شتر، دومی متوسط است گفتم بقره بده، اولی فقیر بود لذا گفتم گوسفند بدهد.[[3]](#footnote-3)

روایت دیگر: **معاویة عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اقضی صلاة النهار بالیل فی السفر**؟ امام فرمود: **نعم**. اسماعیل بن جابر سوال کرد **اقضی صلاة النهار باللیل فقال علیه السلام لا**. **فقال انک قلت نعم**، چطور شد؟ **قال ان ذلک یطیق و انت لا تطیق**‌‌‌‌‌[[4]](#footnote-4)

قضای نافله ظهر و عصر است. آیا من که در روز مسافرت می‌روم و نمی‌رسم نافله‌ها را بخوانم آیا ساقط می‌شود نافله‌ها کلا یا در شب قضا کنم، امام به یکی فرمود بله و به دیگری نه. امام می‌گوید او توانایی دارد می‌تواند انجام دهد ولی تو توانایی نداری، نمی‌خواهد این کار را بکنی.

این قسم که امام دو افتاء داده است و بعد در مقام دفع تعارض دو موضوع بیان کند.

اما قسم دوم روایتی طولانی است که ایشان هم بخشی را این جا آورده است که از مصادر مهم فتاوی در بحث حیض و استحاضه است . از نظر سندی هم یونس به عبد الرحمن می‌گوید من غیر واحد، این را معاملۀ صحیح می‌کنند.

این روایت می‌گوید پیامبر سه تا بیان و سنت در مورد حائض دارد که من برایت بیان می کنم تا حل شود مشکلات

یکی در مورد خانمی است که فاطمه بنت حبیش، **استحاضت و استمر بها الدم**، رفت پیش ام سلمه رضی الله تعالی عنها، عرض کرد شما به پیامبر بگوید حکم من چیست؟ ام سلمه از پیامبر پرسید پیامبر فرمود به اندازه‌ایی که قرع و حیض بودی، حیض بگیر و ما بقی استحاضه می‌شود.

اما یک مورد دیگر، زنی بود که خون ندیده بود قبلا اولین باری که خون را دیده استمرار پیدا کرده بود، این جا چه باید بکند؟ طبق یک عبارت می‌گوید شما 6 یا 7 روز را حیض قرار بده و ما بقی را حیض یا استحاضه است.

بین این دو پاسخ توهم تعارض پیش می‌آید. امام بیان می کند. هر خون قطع نشدنی که یک حکم ندارد و او عادت عددیه داشت، لذا می‌گوید آن را به حیض بگیر و ما بقی را استحاضه بگیر، اما دومی عادت عددیه ندارد.[[5]](#footnote-5)

در این جا هم امام دفع تعارض توهمی با تعدد موضوعی میکند.

اما قسم سوم؛ مثال‌هایی را صدوق زده سات که فرضی است اما مثال واقعی است. و آن توهم تعارض بین آیات صلح و جنگ است. کسی بیاید بگوید آیات صلح و جنگ تعارض دارند، چطور دفع تعارض کرده اند، گفته اند آیا تصلح به آیات قتال منسوخ است. برخی گفته اند اولی مربوط به ایام غیر فتنه است.

این ها هیچ کدام حجیت ندارد رای صحیح است که این ها برای دو موضوع است. مسلمین نسبت به کسانی که دشمنی دارند بان آنها در مقام قوت هستند یا در مقام ضعف، توانایی جنگ دارند یا توانایی جنگ ندارند. شوکت مسلمین قوت مسلمین، شرائط دیگری که در جهاد شرط است. در آیات جهاد و صلح شأن نزول ها را باید دقت کرد، این‌ها قرینه است برای این که ما آیات را بتوانیم معنا کنیم.

این جهت اولی که ایشان لازم بود در مورد آیات و روایاتی که توهم تعارض درش می شود باید موضوع ها را از یکدیگر جدا کنیم تا برسیم ان شاء الله به جهت دوم.

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

1. تقریرات(دور اول)، ص 61. [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذیب الأحکام، ج 5، ص 486، ح1733. [↑](#footnote-ref-2)
3. من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 231، ح 1103. [↑](#footnote-ref-3)
4. تهذیب الأحکام، ج 2، ص 16. [↑](#footnote-ref-4)
5. رک: کافی، ج 3، ص 83. [↑](#footnote-ref-5)